جلسه 809

یکشنبه 26/09/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در آیه اذن بود. تقریب دلالت این آیه را بر حجیت خبر واحد عرض کردیم.

اشکالاتی مطرح شده بود، رسیدیم به این اشکال:

اشکال چهارم: مرحوم شیخ فرموده اند: فرق است بین یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین، یؤمن بالله یعنی تصدیق حقیقی خدا، ولی یؤمن للمؤمنین یعنی تصدیق ظاهری مؤمنین.

مرحوم شیخ فرموده شاهد بر این مطلب اختلاف سیاق است. در مورد یؤمن بالله تعدیه با حرف باء صورت گرفته ولی در یؤمن للمؤمنین تعدیه با حرف لام صورت گرفته است، و این نشان می دهد که بین این دو فرق هست.

بعد فرموده اند: شأن نزول این آیه را هم که حساب می کنیم راجع به یک منافق بود به نام عبدالله بن نفیل، مؤمن حقیقی نبود، مؤمن بالمعنی الاعم بود و پیامبر هم او را تصدیق حقیقی نکرد. معنا ندارد که بعد از اینکه خدا وحی نازل کرد بر پیامبر که شخصی هست با این مشخصات می آید پیش شما مطالبی را از شما می شنود و می رود نزد منافقین سخن چینی می کند، پیامبر متوجه شدند که مقصود این نفیل هست، ابن نفیل را احضار کردند فرمودند خدا به من اینجور وحی نازل کرده است، او هم قسم خورد که نخیر من نمامی و سخن چینی نکرده ام پیامبر فرمود قد قبلت منک. قد قبلت منک معنا ندارد که این تصدیق واقعی باشد در مقابل وحی خدا، اینکه نمی شود. مراد همین تصدیق ظاهری و عدم تکذیب ظاهری است که اخلاق حسنه هم همین را اقتضاء می کند، مخصوصا بر زعماء برای اینکه جری نشوند زیر دستانشان خیلی به رخ آنها نکشد که شما دروغ به من می گوئید خلاف واقع به من می گوئید. پیامبر هم نه اینکه قبول بکند واقعا کلام آنها را، کلام آنهایی که حتی منافق بودند، ظاهرا به آنها می گفت که من از شما می پذیرم این حرف را.

وشاهد دیگر هم روایت محمد بن الفضیل است که فإن شهد عندک خمسون قسامة و قال لک قولا فصدقه و کذبهم. معنا ندارد که تصدیق واقعی مراد باشد. پنجاه نفر می گویند فلانی کار خلاف کرد خودش می گوید من کار خلاف نکردم، آیا یعنی فصدقه واقعا و کذبهم واقعا؟ این چه مرجحی دارد؟ این یعنی فصدقه ظاهرا، یعنی او را تکذیب نکن ظاهرا.

اقول: این فرمایش مرحوم شیخ باید بررسی بشود.

اینکه فرمود اختلاف سیاق شاهد بر این است که معنا یؤمن بالله با یؤمن للمؤمنین فرق می کند و مراد از مؤمنین هم مؤمنین حقیقیین لزوما نیست شامل منافقین هم می شود.

این خیلی بعید است. اختلاف سیاق برای این جهت نیست که بگوید یؤمن للمؤمنین أی یصدقهم ظاهرا. نه، ایمان بالله یعنی اعتراف به وجود خدا و وحدانیت خدا. یؤمن للمؤمنین یعنی یصدقهم فیما یقولون، معنای لغوی اش این است، خب راجع به مؤمنین که معنا ندارد بگوید یؤمن بالمؤمنین، اعتراف به وجود مؤمنین که نمی خواهد پیامبر بکند. یؤمن للمؤمنین یعنی یصدق المؤمنین فیما یقولون. در رابطه با خدا بحث ایمان به خدا مطرح است اعتراف به وجود خدا و وحدانیت خدا مطرح است، البته به تبع کسی که ایمان به خدا دارد یصدق الله فیما یقول، وبا شأن نزول هم این جهت سازگار است که پیامبر هم خدا را تصدیق می کند فیما یقول چون مؤمن به خداست، مؤمن به خدا بالتبع سخنان خدا را هم تصدیق می کند. ولی در مورد مؤمنین که بحث ایمان به مؤمنین مطرح نیست فقط بحث تصدیق مؤمنین فیما یقولون مطرح است. این قرینه نمی شود که بگوئیم تصدیق، تصدیق ظاهری و لسانی بود. اینکه بگوئیم مؤمنین شامل منافقین هم می شود این خیلی بعید است. این آیات شریفه سوره توبه اصلا مؤمنین را در مقابل منافقین گذاشته است، ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین ورحمة للذین آمنوا منکم و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم. الذین یؤذون رسول الله را در مقابل مؤمنین گذاشت. بعد فرمود که یحذر المنافقون أن تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزئوا إن الله مخرج ما تحذرون. ظاهر این آیات این است که مؤمنین را در مقابل منافقین گذاشته است. خیلی بعید است عرفا که خدا راجع به منافقین تعبیر کند به مؤمنین أی المؤمنین من غیر اعتقاد که در تفسیر قمی آمده بود. وقتی اعراب که منافق هم نبودند می گفتند آمنا، خدا اعتراض کرد که قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم، خب منافقین که اصلا منافق اند و در اسلامشان هم اختلاف است که آیا منافق مسلم است یا مسلم نیست، حالا برفرض هم مسلم باشد ولی قطعا مؤمن نیست. ظاهر مؤمنین مؤمنین حقیقی است، نمی گویم مؤمنین عدول بلکه مؤمنین حقیقی. خب این عنوان بر عبدالله بن نفیل تطبیق نشده است، سخن عبدالله بن نفیل بهانه ای بود که در رد سخنان او خدا اینطور بفرماید که بعضی ها می گویند که پیامبر ما اذن است، بگو پیامبر اذن خیر است برای شما، بعد به دنبال آن فرمود پیامبر روشش این است که یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین، حالا شما هم خودتان را جای مؤمنین جا زده اید و از امتیاز مؤمنین سوء استفاده می کنید بحث دیگری است. روش پیامبر این است که یؤمن للمؤمنین. نمی خواهد بفرماید که مراد از مؤمنین شامل منافقین هم می شود که عبدالله بن نفیل جزء آنها بود. نه، روش پیامبر این است که تصدیق می کند مؤمنین را فیما یقولون منتهی یک عده ای خودشان را در جامعه اسلامی به عنوان مؤمن جا زده اند و از این امتیاز سوء استفاده می کنند او بحث دیگری است.

اگر ما بودیم و این آیه شریفه که قطع نظر بکنیم از شأن نزول، ظاهر یؤمن للمؤمنین یعنی یصدق المؤمنین فیما یقولون تصدیقا عملیا نه صرف تصدیقا ظاهریا.

اگر بگویند که پیامبر یصدق المؤمنین فیما یقولون این ظاهرش این است که تصدیق حقیقی و واقعی می کند نه تصدیق ظاهری از باب مجامله.

اینی هم که روایت محمد بن الفضیل را مطرح می کنند.

خب روایت محمد بن الفضیل که در تفسیر این آیه مطرح نشده است، چه ربطی دارد که ما با این روایت بخواهیم آیه را تفسیر کنیم؟

وشاهد بر اینکه یؤمن للمؤمنین تصدیق واقعی است صحیحه حریز هست، که امام صادق علیه السلام به اسماعیل فرزندشان فرمودند که چرا پولت را دادی به کسی که یقولون انه شارب الخمر؟ اسماعیل گفت هکذا یقولون. امام فرمود إذا شهد عندک المؤمنون انه یشرب الخمر خب چرا قبول نکردی؟ یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین، خب این یعنی تصدیق صوری؟ خب فرمود چرا مالت را دادی به کسی که مؤمنین می گویند شارب الخمر است، بعد آیه را بگوئیم که حضرت استشهاد کرد به آیه یؤمن للمؤمنین آیه می خواهد بگوید تصدیق صوری بکنید مثل تعارفهای صوری؟ تصدیق صوری اگر باشد که ارزشی به این معنا نداشت که امام اعتراض کند به اسماعیل که چرا تصدیق صوری نکردی مؤمنین را. بلکه اعتراض به این بود که چرا تصدیق واقعی نکردی و مالت را چرا به او دادی.

اگر آیه می گوید تصدیق صوری، اسماعیل که خلاف آیه عمل نکرده بود شاید تصدیق صوری کرده بود. در آیه هم که نیامده که به مقتضی احتیاط عمل کنید.

یا در روایت عمر بن یزید: قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أ رأيت من‏ لم‏ يقر بأنكم‏ في‏ ليلة القدر كما ذكرت فلم يجحده؟ (ظاهرا حضرت فرمودند در شب قدر صحائف اعمال بر امام عرضه می شود، عمر بن یزید می گوید حالا اگر کسی این مطلب را راجع به شما اعتراف نکند و انکار هم نکند؟) فقال: أما إذا قامت عليه الحجة ممن يثق به في علمنا فلم يثق به فهو كافر، (یعنی آن ایمان کامل را ندارد) و أما من لم يسمع فهو في عذر حتى يسمع، ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: يؤمن بالله و يؤمن للمؤمنين.

حضرت در این روایت که البته ضعیف است تطبیق کرد یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین را بر قبول خبر ثقه. خب این یعنی قبول و تصدیق صوری؟ اینکه نیست.

به نظر ما عمده اشکال در این آیه این است که یک وقت آیه را به تنهائی می بینیم، یک وقت آیه را با این دو تا روایت می بینیم.

آیه را با این دو روایت ببینیم یعنی با این دو روایت بخواهیم دلالت آیه را تمام کنیم بر حجیت خبر واحد، خب اینکه می شود استدلال به خبر واحد بر حجیت خبر واحد. این دور است.

علاوه بر اینکه مورد این دو روایت هم ولو ایمان للمؤمنین را به معنای تصدیق ظاهری مؤمنین گرفتن با این دو روایت نمی سازد، ولی این دو روایت هم نمی تواند حجیت خبر ثقه را بفهماند. فقط در این حد می فهماند که یؤمن للمؤمنین به معنای تصدیق صوری نیست، با این دو روایت نمی سازد. منتهی با این دو روایت که نمی شود که دلالت آیه را بر حجیت خبر واحد اثبات کرد در حالی که هنوز حجیت خبر واحد که این دو روایت هم جزء خبر واحد است اول الکلام است. با خبر واحد که نمی شود خبر واحد را حجت کرد، شما با این دو روایت می خواهید دلالت آیه را تمام کنید.

قطع نظر از این اشکال بله ما می پذیریم که این دو روایت با حمل یؤمن للمؤمنین بر تصدیق صوری سازگار نیست.

ولی حجیت خبر ثقه را هم از این دو روایت نمی شود فهمید. چرا؟ برای اینکه در صحیحه حریز اگر بنا بود تصدیق بشود مؤمنین، آیا یعنی آثار شرب خمر را بار کنیم به صرف شهادت مؤمنین؟ امام که این مطلب را نفرمود، فقط فرمود لم ائتمنته. چون انسان اگر بداند و علم داشته باشد کسی شارب الخمر است با اینکه شارب الخمر سفیه است و امام علیه السلام در این روایت فرمود که خدا می فرماید لاتؤتوا السفهاء اموالکم و ایّ سفیه اسفه من شارب الخمر. خب انسان به شارب الخمر پولش را نمی دهد، اما حرام که نیست، حالا کسی مال خودش است می خواهد بدهد به شارب الخمر، ریسک است، حالا آمد پولش را خورد، آیا حرام است که انسان پولش را به کسی بدهد بخورد؟ نه اسراف است نه تبذیر است، پولش را داد به یک آقایی او بالا کشید، اینکه حرام تکلیفی که نیست. ولی انسان حالا یا مکروه است این کار را بکند یا طبعا این کار را نمی کند، واگر این کار را کرد دیگر نباید از خدا انتظار داشته باشد که به او ثواب بدهد، که اسماعیل چنین انتظاری داشت. منتهی اسماعیل می گفت من که خبر ندارم او شارب الخمر است سمعت الناس یقولون، امام فرمود خب قرآن می فرماید: یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین، تو هیچ ترتیب اثری به قول مؤمنین ندادی. این حجیت قول مؤمنین را که نمی گوید که، یعنی بیائیم آثار شارب الخمر بودن را بر او بار کنیم اجراء حد بکنیم بر او، این را که نمی گوید.

پس این صحیحه ظهوری ندارد در حجیت خبر ثقه.

سؤال و جواب: قطعا خلاف ضرورت فقه است که به صرف خبر ثقه که می گوید فلان یشرب الخمر بیائیم احکام شارب الخمر را بر او بار کنیم. شرب خمر بدون بینه عادله که ثابت نمی شود. این برای همین است که می گوید هیچ ترتیب اثری به قول مؤمنین ندادی، در حالی که اگر خودت می دانستی که او شارب الخمر است پولت را به او نمی دادی ولی حالا که مؤمنین گفتند رفتی پولت را به او دادی؟! نه اینکه حالا که مؤمنین می گویند او شارب الخمر است آثار شرعی شرب خمر را بار کن. اصلا این پول دادن یا ندادن آثار شرعی شرب خمر نیست، انسان کسی را هم که مشکوک است که شارب الخمر است مقتضای احتیاط این است که پولش را به او ندهد، مشکوک است که خائن در امانت است، انسان پولش را به او نمی دهد. واجب نیست که به هر آدمی انسان پولش را بدهد، اگر شک داشت احتیاط می کند نمی دهد.

 سؤال وجواب: لاتؤتوا السفهاء اموالکم این در آیه به این معناست که اموال سفهاء را به آنها ندهید، منتهی اموال سفهاء به اسم اموالکم تلقی شد که احساسات مردم برانگیخته بشود که اگر یک فردی سفیه بود پدرش فوت کرد نگوئید به ما چه بگذار این ارث میلیاردی را بدهیم به این سفیه، آتش می زند به مالش بزند به ما چه. نه، این اموال مردم است التی جعل الله لکم قیاما، خب با این همین اموال جامعه برقرار می شود، قوام جامعه به همین سرمایه هاست، پس این سرمایه ها را به عنوان سرمایه این سفیه حساب نکن که بگوئی به من چه دست خودش باشد هر کاری می خواهد بکند. آیه در مورد اموال شرعی سفهاء است که ارث می بردند از پدرانشان، ولا تؤتوا السفهاء اموالکم أی اموالهم. منتهی گفتند اموالکم برای اینکه این اموال بالاخره نفعش به عموم مردم هم برمیگردد، چون ذیلش دارد وارزقوهم منه و اکسوهم، اموال را به سفهاء ندهید ولی از این اموال خرج این سفهاء را پرداخت کنید. خب آن اموالی که خرج سفهاء را پرداخت می کنند اموال خود سفهاء است، آیه این را می گوید. منتهی روایت ولو از باب تفسیر بطون قرآن این را تطبیق کرد بر اینکه من مال شرعی خودم را نباید به سفیه بدهم، وقطعا این حرام نیست، قطعا یکی از محرمات شرعیه این نیست که انسان مال شرعی خودش را بدهد به یک سفیه. چه اشکال دارد مال شرعی خودم هست می خواهم اصلا ببخشم به یک سفیه، این اشکال شرعی حرمت ندارد ولو ممکن است مکروه باشد. منتهی انسان طبعا مالش را نمی دهد دست یک آدم غیر مطمئن و سفیه، خب امام می فرمایند تو اگر می دانستی که این شارب الخمر است وشارب الخمر هم که سفیه است پولت را به او نمی دادی، حالا که مؤمنین گفتند چرا پولت را به او دادی؟ ظهوری ندارد این صحیحه در حجیت خبر ثقه.

اما آن روایت عمر بن یزید غیر از ضعف سند آن در مورد جائی است که خبر ثقه اصلا حجت شرعیه نیست، چون در مورد اعتقادات است، در مورد اعتقادات که خبر ثقه حجت نیست.

از این دو روایت حجیت خبر ثقه را نمی شود به دست آورد، ولی این را می شود به دست آورد که فرمایش مرحوم شیخ که می گوید یؤمن للمؤمنین ایمان و تصدیق صوری است این توجیه ناتمامی است، این مقدار را از این دو روایت می شود استفاده کرد.

ولی عمده اشکال این است که در بحث حجیت خبر واحد ما اصلا باید از روایاتی که خودشان خبر واحد هستند به هیچ وجه کمک نگیریم حتی در تتمیم استدلال آیه. ما باید خود آیه را نگاه کنیم بدون کمک گرفتن از خبر واحد.

انصاف این است که خود آیه شأن نزولش ما یصلح للقرینیة است. ما شأن نزولها را ما یصلح للقرینیة می دانیم. در عین حالی که مصریم که مؤمنین شامل منافقین نمی شود، ولی شأن نزول این آیه صلاحیت دارد که از ظهور یؤمن للمؤمنین در تصدیق عملی مؤمنین و ترتیب آثار صدق مؤمنین جلو ظهورش را در این معنا بگیرد. چطور؟

سؤال وجواب: ولو شأن نزول هم به خبر واحد ثابت شده است، ولی ما احتمال که می دهیم این شأن نزول باشد، ما گفته ایم احتمال قرینه حالیه متصله هم مانع از احراز ظهور است. علاوه بر اینکه این شأن نزول کسی در آن اختلاف ندارد. اگر یک اختلافی در یک موردی بود یک شواهدی بر خلاف نقل شأن نزولها بود، خب آنجا ما مشکل داشتیم، اما در مورد این آیه فقط یک شأن نزول ذکر شده است. واین اتفاق مفسرین بر این شأن نزول لااقل موجب احتمال می شود که شاید شأن نزولش این باشد. احتمال قرینه حالیه متصله از نظر ما مانع از احراز ظهور است. و هیچ اصل عقلائی نداریم که نفی کند این احتمال را. باید احراز کنیم عدم قرینه حالیه متصله را.

ما می گوئیم این جریان را در نظر بگیرید: شخصی به نام عبدالله بن نفیل منافق می آمد پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و می رفت سخنان پیامبر را برای منافقین بازگو می کرد سخن چینی می کرد، جبرئیل نازل می شود طبق آنچه در تفسیر قمی هست، می گوید شخصی با این اوصاف در روایت هست که اسمش برده نشده، رجل اسود کذا این نمامی می کند. پیامبر او را احضار کرد فرمود خدا به من خبر داده است که تو نمامی می کنی. گفت نه من نمامی نمی کنم، پیامبر فرمود قد قبلت منک. خب این چه قبولی است، قطعا این قبول مماشاتی است. حتی قبول صوری هم نیست. قبول صوری یعنی تظاهر به قبول که طرف فکر کند قبول کردیم. خب طرف چه جور فکر می کند بعد از اینکه پیامبر به من فرمود که خدا به من خبر داد که تو نمامی می کنی او گفت من نمامی نمی کنم پیامبر بگوید قد قبلت منک چطور احتمال می دهد طرف که پیامبر قبول کرد؟ تظاهر به قبول یعنی طرف فکر کند قبول کردیم، کی طرف فکر می کند قبول کردیم؟ این قد قبلت منک یعنی مماشات، به قول بعضی ها بحث که طول می کشد طرف می گوید هر چی تو می گوئی قبول است. این قبول ظاهری نیست این قبول مماشاتی است.

سؤال وجواب: یعنی در مقابل وحی خدا؟ اینکه دیگر نباید بگوید اذن، دیگر اشکال بالاتر از اذنٌ می شود. یعنی خدا خبر می دهد قبول می کند ضد خبر خدا را هم قبول می کند؟ اینکه دیگر اذن نمی شود.

از نظر عرفی حساب می کنیم حالا ابن نفیل چی گفت جای خود، اما از نظر عرفی این تصدیق ظاهری هم نیست این تصدیق مماشاتی است. ابن نفیل رفت پشت سر پیامبر گفت که هر چی می گوئیم می گوید بله، اذن این است دیگر، هر چه می گوئیم می گوید بله، خدا به او گفت من نمام هستم حرف خدا را قبول کرد، من گفتم من نمام نیستم حرف مرا هم قبول کرد، ولو قبول مماشاتی دیگر. در این جوّ این آیه نازل شد که می گویند پیامبر اذن است، خب اذن خیر است برای شما، ایمان به خدا دارد و قبول می کند قول مؤمنین را، این قبول قول مؤمنین که روشش این است که قول مؤمنین را قبول کند. حالا عبدالله نفیل مؤمن نیست خودش را جای مؤمن جا زده او بحث دیگری است، روش پیامبر این است که قول مؤمنین را قبول کند. با توجه به اینکه آن قبول، قبول حقیقی نبود قبول یا صوری یا مماشاتی بود، دیگر یؤمن در این آیه ظهور پیدا نمی کند در قبول حقیقی، بعد از اینکه شأن نزول قبول مماشاتی است فضلا عن القبول الصوری. اصلا قبول صوری هم نیست، قبول مماشاتی است، عرض کردم مثل اینکه جر وبحث که با یکی می کنیم حوصله بحث نداریم می گوید هر چه تو می گوئی قبول است، اینکه قبول صوری نیست این قبول مماشاتی است، یعنی ولمان کن دیگر بحث ادامه پیدا نکند، نمی خواهم جر وبحث بشود انکار کنم بحث تو را، این می شود قبول مماشاتی. با توجه به این شأن نزول در عین حال که مؤمنین استعمال شده در مؤمنین به معنای خودش نه منافقین، ولی می خواهد بگوید روش عام پیامبر این است که در رابطه با مؤمنین دنبال انکار و تکذیب قول مؤمنین نیست اخلاقش حسنه است، این اخلاق حسنه به نفع شماست. اگر می آمد هر دروغگویی را رسوا می کرد دیگر کسی جرأت نمی کرد برود پیش پیامبر، تا یک جمله می گفت پیامبر رسوایش می کرد. اخلاق پیامبر اخلاق حسنه است، حالا کسی دروغ هم بگوید پیامبر نمی آید به رویش بیاورد.

سؤال وجواب: مؤمن واقعی که به معنای عدول نیست، مؤمن واقعی ولو شامل منافق نمی شود ولی می خواهد بگوید شما خودتان را چون جزء مؤمنین جا زده بودید تا حالا و یک عده دیگر بعد از این هم جا زده اند، به پیامبر می گوید لاتعلمهم، یک سری منافق هستند در بین مسلمین تو هم نمی دانی که آنها چه کسی هستند. پس این روش عمومی پیامبر را می گوید که برخورد پیامبر با مؤمنین برخورد مسالمت آمیز بود، دنبال این نبود که به رخ اینها بکشد که شما دروغ می گوئید. خب منافقین هم که خودشان را جزء مؤمنین جا زده بودند از این روش پیامبر سوء استفاده می کردند. حالا این مورد عبدالله نفیل فاش شد که منافق است، اما بحث در این بود که پیامبر را اشکال گرفتند که هر چی مردم می گویند می گوید بله قبول است می شود اذن. خدا فرمود یصدق المؤمنین فیما یقولون بیش از این ظهور ندارد که تصدیق ولو تصدیق مماشاتی، یا فوقش تصدیق صوری، یعنی عدم تکذیب. و این اخلاق حسنه پیامبر است، آیه بیش از این ظهور ندارد و احراز نمی کنیم ظهورش را.

علاوه بر اینکه در مقام بیان نیست. بله پیامبر یصدق المؤمنین، اما شرائط تصدیق مؤمنین چه بود؟ شاید شرائط تصدیق مؤمنین این است که قولشان مفید وثوق نوعی بشود. در مورد احکام هم که نبود، پیامبر احکام کلیه را که از مؤمنین نمی شنید، در موضوعات خارجیه بود، خب شاید یکی از شرائطش تعدد شاهد باشد تعدد مخبر باشد، دو تا مخبر بیایند یک واقعه ای را بگویند تا پیامبر قبول کند. روش کلی پیامبر فوقش این است که یصدق المؤمنین فیما یقولون اما بشرطه و شروطه، یک شرطش این است که مثلا مفید وثوق نوعی باشد یا مثلا در موضوعات تعدد مخبر باشد، واین آیه اصلا ربطی به حجیت خبر در احکام ندارد. پیامبر که احکام را از دیگران نمی گرفت. پیامبر فوقش در موضوعات خارجیه تصدیق می کرد مؤمنین را فیما یقولون.

پس دلالت این آیه هم به نظر ما ناتمام است، ولو اقوی الآیات است در دلالت بر حجیت خبر واحد، در عین حال فی حد ذاته دلالتش را ما نمی پذیریم.